«سنّت » و جایگاه آن در اسلام

محسن بهرامی[1]

چکیده

در نظر اکثر قریب به اتفاق مسلمانان پس از قرآن، «سنّت » مهم‌ترین منبع شناخت اسلام است. برداشت غلط از مفهوم جامعیت اسلام، انتظار حداکثری از فقه و محدود کرن دایرهٔ هدایت دینی به پیروی از احکام فقهی موجب اهمیّت یافتن نقش این منبع گردید. معتبر دانستن قرآن و سنّت، آنهم در حد کلیات دینی مستلزم این نیست که مجموع این دو مرجع جامع و کافی برای پاسخ گویی به همهٔ نیازها و استغنای از عقل و تجربیات بشری باشد. در مورد اعتبار و منبع سنّت، دایرهٔ شمول و دوام، نسبت آن با قرآن و نقش آن در تحقق اهداف دین و هدایت مردم، پرسش‌ها و شبهاتی مطرح شده که در این مقاله به نحو مستند، مستدل و فشرده، بررسی و نقادی شده است. در این راستا در نگاه اکثر پژوهش‌گران، حجیّت بیان پیامبر(ص)، اهل‌بیت(ع) یا صحابه را، باید از قرآن استخراج کرد و سنّت منبعی مستقل از قرآن برای تشریع نیست. گفتار آن حضرت، تجلی شخصیت پاک، قرآنی و اجتهادات ایشان است که در صورتی می‌تواند اعتبار دینی پیدا کند که حداقل، وحی در مورد ان ساکت باشد. سیرهٔ عملی آن حضرت، به هدایت وحی، تجدید و احیای همان سنن ابراهیمی است که در میان قریش شناخته شده و گروهی که به حنفا یا صائبی مشهور بودند به آن عمل می‌کردند و برخلاف احادیث آن حضرت، نگرانی از فراموشی، تحریف یا آمیختگی آن با قرآن کمتر بود و لزومی به نهی از نگارش آن در عصر تشریع وجود نداشت. اما صرف نظر از ضعف سندي روايات نهي از كتابت حديث، نمي‌توان اين نهي را عمومي و همیشگي دانست. با این همه، باید اذعان داشت احادیث مرویه ظنّي‌الصدور است لکن، علم و یقین در فروع و احکام، بر خلاف اصول عقاید، ضروري و لازم شناخته نشده است.

کلید واژه‌ها: سنّت ، هدایت، ولایت، اعتبار و جامعیت

[1]- استادیار دانشکدهٔ فنی و مهندسی گلپایگان mobahrami@ut.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۳/۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۳

۱- طرح مسأله

هم اکنون در نظر اکثر قریب به اتفاق مسلمانان پس از قرآن «سنّت » مهم‌ترین منبع علوم، معارف و احکام اسلامی است و از چنان اعتبار و اهمّیتی برخوردار است که تردید یا انکار در اعتبار آن تردید در ضروریات دین و انکار آن‌ها محسوب می‌شود(حکیم،۱۳). در نظر گروهی از شیعیان(اخباریین) واسطه فهم قرآن و تنها منبع قابل اعتماد است(مطهری،۱۳). از این جهت، نیاز قرآن به سنّت بیش از نیاز سنّت به قرآن است(ابوشبهه،۱۳) تا آن‌جا که؛ اگر آن‌چه را با استناد به سنّت ، اسلام نامیده شده است از آن جدا کنیم، حجم عظیمی از معارف و احکام اسلامی از بین می‌رود. این در حالی است که شواهد نشان می‌دهد در عصر پیامبر(ص) تا قریب یک قرن به ثبت و ضبط و تدوین آن‌چه سنّت نامیده می‌شود، حداقل به نحو رسمی و عمومی، توجه نمی‌شده است(احمد امین،۲۰۹) و تا آن زمان سنّت همتراز قرآن به عنوان مصدر تشریع قوانین شمرده نمی‌شد. حتی بنا بر برخی گزارش‌های تاریخی، مخالفت با رأی و نظر پیامبر(ص) جایز شمرده می‌شد و همهٔ آن‌چه را پیامبر(ص) انجام می‌داد یا می‌گفت، معصومانه و به منزله وحی آسمانی تلقی نمی‌شد و به هیچ وجه آن قداستی که بعدها پیدا کرد، برای آن قایل نبودند(حکیم،۱۰). این امر که یکی از اسباب کم توجهی به نگارش سنّت در عصر تشریع و نزدیک به آن است، باعث شد آن‌چه به نام سنّت باقی ماند کمتر متواتر و قطعی الصدور باشد و آن‌چه ثبت و ضبط شد، به صورت نقل به معنا باشد(معارف،۱۵۳). از این‌رو، در عمل به آن، نظریات تا حدّ افراط و تفریط نوسان پیدا کرد. برخی مانند ابوحنیفه به احادیث مرویه از رسول خدا بی‌اعتنا شدند و برای جبران به عقل و اجتهاد به رأی رو آوردند.[2] و برخی دیگر به احادیث ضعیف نیز اعتماد کرده‌اند (مطهری،۱٤).

توجه و اعتماد به سنّت ، گرچه بسیاری از مشکلات نظری و عملی مسلمانان را حل نمود ولی به نوبه خود، سبب بروز مشکلات و اختلافات زیادی نیز بین مسلمانان گردید. زیرا برای دسترسی و کشف سنّت معتبر پیامبر(ص) مسیر پر پیچ و خمی در پیش است و دانش‌های مقدماتی زیادی لازم است که عملاً دسترسی مستقیم و بی‌واسطه به آن را برای همگان بسیار دشوار یا ناممکن می‌نماید که با نقش هدایتی آن منافات دارد. آیا خداوند که دین را وسیله هدایت مردم قرار

[2]- از ابن خلدون نقل شده که از مجموع احادیث منتسب به پیامبر، او فقط به درستی ۱۷ حدیث باور داشته‌است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

داده است، با اعتبار بخشیدن به آن‌چه سنّت نامیده می‌شود و مصون نماندن آن از دستبرد تحریف جاعلان و دشواری دسترسی به آن، قصد خود را چگونه به انجام می‌رساند؟ آیا این نحوه هدایت‌گری مقتضای «لطف» خداوندی است و بنده را به مقصد نزدیکتر می‌نماید؟! اساساً، نسبت قرآن و سنّت چگونه است و کدام‌یک بر دیگری مقدم است؟ مهم‌تر آن‌که؛ نقش سنّت در تحقق هدف دین و «هدایت» مردم چیست؟ آیا می‌توان با شخصی، ابزاری، ظاهری یا عرَضی دانستن تعلیمات مأخوذ از سنّت و حداقلی کردن انتظارات خود از دین، دایرهٔ هدایت دینی را به تعلیمات قرآنی محدود کرد؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی، واکاوی و بررسی چند مسأله لازم است. از آن جمله: سنّت چه کسی تا کجا و به چه دلیل حجّت و معتبر است؟ آیا سنّت منبع مستقلی برای تشریع محسوب می‌شود و معتبر دانستن آن، مستلزم اعتراف و پذیرش عدم جامعیت و کفایت قرآن نیست؟ برای بررسی و پاسخ به این پرسش‌ها مقدمه‌ای لازم است.

۲- مقدمه - معانی لغوی و اصطلاحی سنّت

سنّت در لغت به معنای روش، طریقه، آیین و راهی که درآن رفت وآمد زیاد می‌شود، و معانی مشابه آمده است که در اصل آن دوام و پیوستگی وتکرار ملحوظ است، عرب هرگاه آب را به طور متوالی بریزد گوید؛ سننتُ الماءَ: آب را پشت سرهم ریختم ویامی‌گوید سننتُ الشیءَ بالمِسَنّ: سوهان را روی آن کشیدم تا صاف شود و راه گشوده شود(حکیم،۵). این واژه کاربردهای گوناگونی در قرآن و شاخه‌های مختلف علمی دارد: در قرآن «سنة الله»در مفهوم وسیع جهان شناختی به کار رفته است و به معنای راه و روش خداوند در اداره نظام افرینش و قوانین ثابت و حاکم برطبیعت، جامعه و تاریخ بشری است. «**...فهل ینظرون الاّ سنّت الاولین فلن تجد لسنّت الله تبدیلاً و لن تجد لسنّت الله تحویلاً**»(۳٤: ٤۳). در حدیث نبوی نیز آمده است که: «من سنّ سنةً حسنةً کان له اَجرها واجر من عمل بها من غیر اَن ینقص مِن اجره شیءٌ ومَن سنّ سنةً سیئهٍ کان له وزرها و وزر مَن عمل بها».یعنی: هرکس رسم نیکویی را بنا نهد پاداش این کار و پاداش هرکس به آن عمل نماید برای اوست بدون آن‌که از اجر آن کس کاسته شود وهرکس سنّت بدی رادر جامعه جاری سازد گناه این کار و گناه هرکس به آن عمل نماید بر گردن اوست (شکوری،۱۳).

امروزه در برخی کاربردهای اجتماعی، سنّت به معنای رسوم حاکم و رایج درگذشته و بر زندگی قبیله‌ای و قومی است و نقطه‌ی مقابل مدرنیزم قراردارد و در این کاربرد، سنّت گرایی ملازم با تحجر و عقب ماندگی و مدرنیزم، به معنای تجدد، نوگرایی و پیشرفت است.

سنّت در نظر فقها و متکلمین گاهی مرادف با مستحب در مقابل «فریضه» به معنای واجب و گاهی در برابر «بدعت» به کار می‌رود و منظور از آن هر حکمی است که بر اساس اصول شریعت و قواعد دین مبین اسلام قرار ندارد و موافق سنّت نباشد(حکیم،۶). در همین کاربرد، حضرت علی(ع) می‌فرماید: «بدعتی پدید نیامد مگر آن‌که سنّتی ترک شد»(سید رضی، خ:۱۴۵، ۵). به همین جهت، گروهی از علمای اسلام که با کلام و بحث عقلی در مسائل اصولی اسلام، مخالف شدند و آن را «بدعت» و حرام می‌دانستند، به نام «اهل حدیث و سنّت » معروف شدند. احمدبن حنبل و مالک‌بن انس از پیشوایان این طرز تفکرند(مطهری،۲۰). با مطرح شدن افکار شخصیتی به نام«ابولحسن اشعری»، اهل حدیث دو دسته شدند: اشاعره که کلام و بحث عقلی را جایز می‌دانستند و حنابله که آن را حرام می‌شمردند(مطهری، ۴۷).

در همین کاربرد، ابن خلدون در تعریف علم کلام آن را، احتجاج و اقامه‌ی دلایل عقلی بر عقاید دینی و رد بدعت گزاران و منحرفان از روش‌های پیشینیان و اهل سنّت بر می‌شمارد و «مبتدعه» را نقطه‌ی مقابل اهل سنّت به کار می‌برد (ابن خلدون،۴۵۸).

در اصطلاح و کاربرد اصولیین، «سنّت » برگفتار، کردار و تایید پیامبر(ص) یا امام اطلاق می‌شود. محدثان نیز، گاه «سنّت » را به همین معنا به کار برده و با حدیث مترادف دانسته و گاه حدیث را در برابر سیره به کار برده‌اند. بدین ترتیب، سنّت به معنای سیره عملی در مقابلِ «حدیث»، یعنی: گفتار پیامبر(ص) قرار می‌گیرد و این کاربرد متداول‌تر است (معارف،۲۶).

در اصطلاح حدیث اهل سنّت ، «سنن» کتاب‌هایی است که روایات آن بر مبنای ابواب فقه، از جمله: طهارت، نماز، زکات و ... تنظیم شده باشد.

۳- دایرهٔ شمول و اعتبار سنّت

در خصوص سعه و ضیق دایرهٔ شمول سنّت و اعتبار آن(در کاربرد اصولیین) در مجموع سه قول است:

- در نظر اغلب علماء و فقهای اهل سنّت ، تنها سنّت مرویه از پیامبر(ص)حجیّت و اعتبار دینی دارداست.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

– برخی از دانشمندان اهل سنّت ، مانند: شاطبی مفهوم سنّت را توسعه داده و آن را شامل کلام، فعل و تقریر صحابهٔ پیامبر(ص) نیز دانسته‌اند و آن‌چه را از صحابهٔ پیامبر(ص) سر زده، «کاشف» از سنّت پیامبر(ص) دانسته‌اند(حکیم،۸).

– در نظر علمای شیعه، سنّت ائمه طاهرین نیز، همانند سنّت پیامبر(ص) معتبر است. با این فرق که، برخی حجیّت آن را به نحو استقلالی دانسته و ائمه را برای بیان احکام، از جانب خداوند منصوب می‌دانند و برخی دیگر، از آن جهت که ائمه وارثان و حافظان واقعی سنّت پیامبر(ص) هستند، آن‌ها را «طریقی» مطمئن برای «کشف» سنّت پیامبر(ص) می‌دانند. برخی از علمای اهل سنّت نیز با این نظر، موافقند. زیرا، «عترت» و «اهل بیت» پیامبر(ص)، داناترین افراد به قرآن و سنّت هستند. بر این پایه، «عترت» و «سنّت » دو تعبیر برای بیان یک حقیقت‌اند. «ابن حجر» در کتاب «الصواعق»، در جمع دو نقل از «حدیث ثقلین» که در برخی؛ به جای «عترتی» لفظ «سنّت ی» آمده است، چنین دیدگاهی را مطرح می‌نماید(حکیم، ۷۵).

– یادآور می‌شود که مسألهٔ «طریقیت» یا «موضوعیت» احادیث ائمه، از آن‌جا مطرح شده است که در کتب حدیثی شیعه، غالباً روایات به یکی از امامان ختم شده ولی آنان از طریق آباء و اجداد یا از طریق دیگر، این روایات را به رسول خدا اسناد نمی‌دهند(معارف،۲۶۷).

قائلین به اعتبار سنّت به عنوان مفسر قرآن، در خصوص دایرهٔ شمول آن اختلاف دارند. متقدمان اعتبار سنّت را دائمی و بدون قید و شرط می‌دانند. ولی، بیشتر متأخران، ثبوت و حجّیّت آن را مشروط به قراین و دایرهٔ آن را محدود به زمان و اوضاع خاص می‌دانند. به تعبیر دیگر، همهٔ آن‌چه را از پیامبر(ص) سر زده است به عنوان سنّت لازم الاتباع نمي‌دانند. اینان خود چند گروه‌اند:

۱-۲- گروهی از اهل سنّت برای پیامبر(ص) دو شأن قائلند: احوال شرعیه؛ که در دایره عصمت قرار می‌گیرد و سنّت ایشان دراین موارد معتبراست و احوال شخصیه؛ که از دایره عصمت خارج و لازم الاتباع نیست. به همین جهت در حیات رسول خدا قریش عبدالله بن عمروبن عاص را از نگارش حدیث آن حضرت منع کرده و به او می‌گفتند: «**رسول‌الله بشرٌ یتکلم فی‌الرضا و الغضب**»(دارمی،۱/ ۱۲۵). برخی شواهد قرآنی نظیرآیات نخست سوره‌ي تحریم را نیز دلیل این مدعا می‌دانند. این در حالی است که، اغلب علمای شیعه چنین تفکیکی را انجام نمی‌دهند و همهٔ آن‌چه را از پیامبر(ص) سر زده است، به دلیل عصمت ایشان حجت و معتبر می‌دانند، مگر آن‌چه دلیل روشنی از کتاب و سنّت بر اختصاص آن به پیامبر(ص) وارد شده باشد.

۲-۲- علامه طباطبایی مرزبندي دیگري انجام داده و معتقد است؛آن بخش از سنّت پیامبر(ص) که ریشه در اجتهادات شخصي ایشان دارد، امکان خطاء راه دارد. زیرا، در مواردي اجتهاد و نظر ایشان مورد تأیید وحي قرار نگرفته است. لذا در ارزیابي سنّت پیامبر(ص) باید اطمینان حاصل کرد که آن‌چه ایشان گفته یا انجام داده مورد تأئید وحي بوده یا لااقل وحي در مورد آن سکوت نموده باشد.

به عنوان نمونه آیه‌ي شریفة زیر قابل تأمل است: «**عفا الله عنك لم اذنت لهم حتي یتبیّن لك الذین صدقوا و تعلم الکاذبین**»(التوبه،۴۳). خدا تو را ببخشد چرا پیش از آنکه کساني که راست مي‌گویند براي تو روشن شود و دروغگویان را بشناسي به آن‌ها اجازه دادي. آیه در مقام عتاب و سرزنش پیامبر(ص) است که به درخواست کساني از منافقان که براي شرکت نکردن در جهاد عذر تراشي مي‌کردند و مرخصي مي‌خواستند، پیش از انکه ماهیت آنان معلوم شود موافقت نمودند. علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرماید: «إذن دادن آن‌جناب از روي اجتهاد خودش بوده، چون قبلاً وحیي در این باره به آن حضرت نرسیده بود و اشتباه در این موارد از انبیاء علیهم السلام جایز و ممکن است است، آنکه جایز نیست صدور مخالفت با وحي و نافرماني خداست که بطور اتفاق، انبیاء علیهم السلام از آن معصومند و محال است که پیامبر(ص) خدا دروغ بگوید و یا در آن‌چه به وي وحي شده است خطاء برود و یا عملاً با آن مخالفت نماید» (طباطبایی،المیزان،۱۸/ ۱۵۳).

از نظر آیت الله شهید مطهري برمي‌آید؛ در امر اداره حکومت، آن‌چه می‌تواند براي همیشه به عنوان سنّت لازم الاتباع الگو قرار گیرد، روش‌ها و جهت‌گیري تصمیمات آن حضرت است، نه مدل و شکل ظاهري آن. ایشان، در بحث اسلام و تجدد زندگي و راز تحرك و انعطاف در قوانین اسلامي آورده است که: «اسلام به شکل ظاهر و صورت زندگي که وابستگي تام و تمامي به میزان دانش بشر دارد نپرداخته است، دستورهاي اسلامي مربوط به روح و معني و هدف زندگي و بهترین راهي که بشر باید براي وصول به آن هدف‌ها پیش بگیرد است. اسلام با قرار دادن هدف‌ها در قلمرو خود و واگذاشتن شکل‌ها، ابزارها و صورت‌ها در قلمرو علم و فن، از هر گونه تصادمي با توسعه فرهنگ و تمدن پرهیز کرده است. اسلام شاخص‌هایي در خط سیر بشر نصب کرده است. آن شاخص‌ها از طرفي مسیر و مقصد را نشان مي‌دهد و از طرف دیگر با علامت خطر انحراف‌ها و سقوط‌ها و تباهي‌هارا ارائه مي‌دهد...در اسلام یك وسیله یا یك شکل ظاهري و مادي نمي‌توان

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

یافت که جنبه تقدس داشته باشد تا يك نفر مسلمان خود را موظّف بداند آن وسيله و شكل را براي همیشه حفظ کند» (مطهری، نظام حقوق زن در اسلام،۹۶).

از اين بيان، به ملاك ديگری براي تميز سنّت هاي جاودانه و همگاني از آن‌چه جنبه موقتي و يا شخصي پيدا مي‌كند، دست ميیابيم و آن، اين‌كه؛ آن‌چه مربوط به نشان دادن هدفها و يا مسير حركت زندگي است از قسم نخست و به تعبيري غايي و اصالي است و آن‌چه مربوط به ابزارها و وسايل و شكل ظاهري زندگي است موقتي، آلي يا شخصي است و نمي‌تواند الگوي همگان براي همیشه واقع شود. به تعبير ديگر اين قسم از سنّت ها به جنبه بشري پيامبر(ص) مربوط مي‌شود نه بعد و جنبه رسالت ايشان و لذا از قلمرو دين خارج است.

۳-۲- برخي ديگر از انديشمندان با ارائه ملاك كلي‌تري در مورد مجموع آموزه‌هاي ديني كه بالتبع سنّت را نيز در برمي‌گيرد، كوشيده‌اند تا از يك طرف، مبنايي براي كثرت‌گرايی و پلوراليسم ديني و از سوي ديگر راهي براي جلوگيري از تعارض علم و دين بيابند. آن ملاك؛ تقسيم تعاليم و آموزه‌هاي ديني به ذاتي و عرضي است و مقصود از عرضي آن است كه مي‌توانست به گونه ديگري باشد. عرضی‌ها اصالت محلی و دوره‌ای دارند، نه اصالت تاريخی و جهانی(سروش،۳۱). ذاتي آن است كه دين بدون آن دين نيست و تغييرش به نفي دين خواهد انجاميد. بر پاية اين فرض، كثيري از تعاليم، آموزه‌ها و احكام ديني كه از منبع سنّت سرچشمه گرفته است در قلمرو عرضيات تغيير پذير، قرار مي‌گيرند «كه با كوتاهي و بلندي عمر پيامبر(ص) و قلت و كثرت تجربه‌ها و عكس العمل‌هاي وي(كه همه امري عرضي‌اند) پيوند و مناسبت دارد. ورود اين عرضيات در دين هويت ديالوگي و ديناميك آن را آشكار مي‌كند» (سروش،۶۸). اين نظر در جای خود قابل نقد جدی است چرا كه اصل سخن خالی از ابهام نيست.

۴- منبع و منشأ اعتبار سنّت پيامبر(ص)

يكی از مسائلی كه در زمينه سنّت معتبره پيامبر(ص) مطرح است اين است كه اين سنّت ، به چه جهت و چرا حجّت است و از چه منبعی سرچشمه گرفته است؟ در پاسخ، گفته شده: سنّت پيامبر(ص) از يكی از منابع زير سرچشمه گرفته كه در هر صورت اعتبار آن به تأييد الهی و آسمانی است:

۱- وحی و راهنمايی امين وحی؛ جبرائيل

۲- الهام و افكندن در قلب پيامبر(ص)

۳- اجتهاد و استنباط پيامبر(ص) از قرآن و قواعد دينی و آن‌چه از فيوضات وحی و تعليم الاهی كه محصول خواندن و نوشتن و كسب و بحث نيست. مشروط به آن‌كه وحي در مورد اجتهاد ايشان ساكت باشد(ابوشبهه،۵). زيرا، تمامی اجتهادات شخصی پيامبر معصومانه و لازم الاتباع نيست(طباطبايی، الميزان،۱۸/ ۱۵۳).

۴- ولايت، قرب معنوی و برخورداری آن حضرت از تقوی و خلق عظيم

۵- آئين حنيف ابراهيمی

در تأييد ديدگاه نخست، روايتی در اكثر كتب روايی اهل سنّت سخنی از رسول خدا كه به حديث «اريكه» معروف است، نقل شده، مبنی براين كه: «ألا إِنَّنی أوتِيتُ الكتابَ و مثلَهُ مَعَهُ...»، يعنی؛ «آگاه باشيد كه؛ به من، همراه كتاب، «مانند آن» داده شده است »(معارف،۹۲ به نقل از مصادر حديثی). خطابی از دانشمندان اهل سنّت ، «مانند قرآن» را به وحی پنهاني غير متلوّ يا وحي آشكار و متلوّ كه در سنّت پيامبر(ص) تجلی نموده است، تفسير نموده است. خداوند از اين طريق، به ايشان، اجازه تعميم، تخصيص و شرح قرآن را داده شده است. علامه عسگری نيز، بدون اشاره به تقسيم وحی به متلوّ و غير متلوّ، با الهام از آيۀ«**فاذا قرآناهُ فاتّبع قرآنه ثمّ انّ علينا بيانه**»(القيمه،۱۸ و ۱۹)، وحی را بر دو قسم **قرآنی و بيانی** تقسيم نموده و سنّت پيامبر(ص) را تجلی وحی بيانی دانسته است(عسگری،۷). در حالی‌كه، تعبير«**ثمّ انّ علينا بيانه**»، دلالت بر انحصار «بيان» به خداوند دارد نه پيامبر(ص) و بيان قرآن با خود قرآن است، همان طور كه برخی آيات مفسّر ديگر آيات است.

بنابر رأی مرحوم علامه طباطبايی،در قرآن، آياتی هست كه شاهد آن است كه آگاهی‌های پيامبر(ص)، محدود به قرآن نيست است. از آن جمله: «**و انزل الله عليک الكتاب و الحكمه و علمک ما لم تكن تعلم**»(النساء،۱۱۳)[۳]

چنان‌چه منشأ و منبع اعتبار سنّت پيامبر(ص) را اجتهاد يا قرب آن حضرت بدانيم، با توجه به آيات و روايات زيادی كه بزودی خواهيم آورد، چنين امكانی برای اولياي خدا اعم از ائمّه و غير آن‌ها وجود دارد. در اين صورت، بسياری از مشكلات و مسائل مطروحه از آن جمله؛ منع يا توصيه رسول خدا به نگارش حديث، قابل حل است. زيرا همواره افراد مجتهد، راسخ در علم و مقرب به

۱- نک: مقالۀ نويسنده، زير عنوان تأملی در بارۀ نظريۀ خلق عظيم و تفريض دين

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

عنوان حجّت خدا وجود دارند که به واسطهٔ طهارت معنوی با روح قرآن پیوند خورده‌اند. اینان تنها ائمهٔ اثنی عشر نیستند. برای این ادعا می‌توان شواهدی از سخن اب‌الائمه آورد. به عنوان نمونه: «اولیای خدا، آنانند که به باطن دنیا نگریستند آن‌گاه که دیگر مردمان به ظاهر آن توجه می‌نمایند و به سرانجام آن می‌پردازند، آنگاه که دیگران به حال آن. هواهای نفسانی را که بیم آن می‌رود پیروی از آن‌ها موجب هلاکت آنان شود، میرانده و آن‌چه را بزودی آنان را ترک می‌نماید، رها کرده‌اند. بهره‌مندی دنیاپرستان از دنیا را خوار شمرده و دستیابی آنان را به دنیا، زودگذر دانسته‌اند. دشمن آن‌چه دنیا پرستان با آن دوست و دوست آن‌چه با آن دشمنند، هستند. قرآن به وسیلهٔ آنان شناخته می‌شود و آنان به کتاب خدا آگاهند. قرآن به وسیلهٔ آنان اقامه و آنان به کتاب خدا متکی هستند. به بالاتر از آن‌چه امیدوارند چشم نمی‌دوزند و غیر از آن‌چه از آن می‌ترسند هراس ندارند (بهم علم الکتاب و به علموا و بهم قام الکتاب و به قاموا لایرون مرجوّاً فوق ما یرجون و لا مخوفاً فوق ما یخافون). چنان‌چه مطالب نقل شده در بالا را با آن‌چه از خطبهٔ ۲۲۰ آوردیم و آن‌چه در حکمت ۱۴۴ خطاب به کمیل بیان فرموده است، مقایسه نماییم، تردیدی باقی نمی ماند که با وجود اولیا و حجج الهی که عدد و مکانشان از نظر حضرت علی(ع) مشخص نیست، پیامبر(ص) نباید نگران تحریف یا زوال دین باشد. مدلول این سخنان تنها ناظر به مقام ولایت معنوی نیست بلکه تصریح به مرجعیت دینی دارد.

توضیح این‌که؛ راه ولایت، تقرب به خداوند و مشاهدهٔ ملکوت و آیات بزرگ الهی، برای همهٔ مشتاقان مستعد باز است و ختم نبوت، به معنای بسته‌شدن درهای آسمان به روی بشر یا تمام شدن استعدادهای معنوی انسان نیست(مطهری، ختم نبوت،۳۷- ۳۹). در خطبهٔ ۲۲۰ نهج‌البلاغه آمده است: «...**و ما برح لله عزّت آلاؤه، فی‌البرهه بعد البرهه و فی زمان الفترات، عباداً ناجاهم فی فکرهم و کلّمهم فی ذات عقولهم. فاستصبحوا بنور یقظهٍ فی‌البصار و الاسماع و الافئده**،...». همواره، در هر زمان و در دورهٔ قرن‌ها،خدا را مردانی بوده است که در اندیشه‌های آنان با آن‌ها راز می‌گفته است و در خردشان با آن‌ها سخن می‌گفته است.آنان چراغ هدایت را با نور بیداری در دیده‌ها و گوش‌ها و دل‌ها بر می‌افروختند، ...(مطهری،آشنایی با علوم اسلامی،۸۹). امام صادق (ع) فرمود: «**لولا أن الشیاطین یحومون حول قلوب بني‌آدم لَرَأوا ملکوت السماوات و الأرض**» و در روایتی که جمهور از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند، آمده است: لولا تکثیر في کلامکم و تمریج في قلوبکم لرأیتم ما أری و لسمعتم ما أسمع.(طباطبایی، المیزان،

۵/ ۲۷۱). در قرآن کریم نیز آمده است:کسانی که در راه خدا جهاد کنند، راه‌های هدایت به روی آن‌ها گشوده می‌شود؛ «**وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ**»: (العنکبوت،۶۹) و از طریق بندگی و عبادت یقین می‌رسند: «**وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ**»: (الحجر،۹۹) و از آثار یقین مشاهدهٔ ملکوت و عوالمی است که دیگران از رؤیت آن محرومند.آیات زیر شاهد این مدعاست: «**وَ کَذلِکَ نُرِي إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ**»، (الأنعام،۷۵) وسخن خداوند: «**کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ**» (التکاثر،۷) هم‌چنین؛ «**إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّیِّینَ وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ کِتابٌ مَرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ**»: (المطففین،۲۱) است(طباطبایی، المیزان،۵/ ۲۷۱).

بر اساس مقایسه‌ی صورت گرفته میان دین حنیف و اسلام[۴] دین اسلام بیش از آن که به ادیان یهودیت و مسیحیت شبیه باشد، به دین حضرت ابراهیم شبیه است. بدین معنی که، پیامبر(ص) دین جدیدی نیاورده، بلکه خودش و قومش بر همان دین آباء و اجدادیشان بودند و ایشان در مقام احیای دین حضرت ابراهیم بوده است.

در قرآن کریم به گروهی اشاره شده است که بت پرست یا یهودی و نصرانی نبوده و به وحدانیت خداوند اعتقاد داشتند. کعبه را طواف و پسران خود را ختنه می‌کردند. گوشت ذبایحی را که برای بت‌ها قربانی شده‌بود، نمی‌خورده و خمر نمی‌نوشیدند. قرآن، لفظ حنیف را ده بار و حنفاء را دو بار در وصف آیین ابراهیم و محمد(ص) به کار برده و آنان را مسلمان خوانده است(جواد علی، ۱۳۸۳). پیروان دین ابراهیم، از آن جهت که «متمایل» به حق بوده به نام حنفاء یا احناف و از ان جهت که از آیین بت‌پرستی وعبادات آنان «خارج» بودند «صائبین» شناخته می‌شدند(همو، ۱۳۸۴). در روایات منسوب به پیامبر(ص) آمده است:«لم أُبعث بالیهودیه ولا بالنصرانیه ولکنی بالحنیفیة السمحة» و «بعثت بالحنیفیه السمحه السهله». آنچه به نام سنّت پیامبر(ص) معروف است، همان عقاید و سنن گروهی به نام حنفا یا صابئین است که در میان برخی از قریش، پیش از ایشان رواج داشته است. جز این که پاره‌ای عقاید و سنن باطل هم به آن راه یافته بود که ایشان به هدایت وحی آن‌ها را اصلاح و تکمیل کرد. مثل این که؛ ظهار و ایلاء را حرام کرد، نماز را چند

[۴] – المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، الفصل الخامس و السبعون، الحنفاء، الدکتور جواد علی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

رکعتی و چند وعده‌ای کرد. این در حالی بود که نماز ابراهیمی دو رکعتی بود و در ظهر اقامه می‌شد. از گزارش‌های تاریخی برداشت می‌شود که تمامی اعراب جاهلی پیش از «عمروبن لحی الخزاعی» موحد و پیرو دین ابراهیم بوده‌اند و «عمرو» بت پرستی را در میان آنان رواج داد و باعث گمراهی اکثر آنان گردید(همو، ۱۳۸۳).

از این‌رو، این سخن که ، قرآن کلیات را گفته و بیان جزئیات را به عهدهٔ سنّت پیامبر(ص) نهاده است. سخنی تمام و سنجیده نیست. بسیاری از این جزئیات نزد اعراب جاهلی، به ویژه حنفاء، شناخته شده بود. قرآن کریم نیز پس از بیان غرض از تشریع احکام مختلف در زمینه محرمات ازدواج و روابط اجتماعی به این حقیقت اشاره می‌نماید که این احکام همان سننی است که پیش از شما در میان امت ابراهیم رواج داشته است و به خاطر برخی انحرافات و ستم‌هایی که به ویژه یهودیان مرتکب شدند، محدودیت‌ها و جرایمی برای آنان وضع گردید و اکنون خداوند اراده کرده است آن محدودیتها را بردارد و امت محمد(ص) را به آیین و احکام شریعت ابراهیمی راهنمایی نماید«**یرید الله لیبیّن لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم والله علیم حکیم**»(النساء، ۲۶)(طباطبایی، المیزان، ۱۰۶ و ۱۰۷). همچنین بعد از بیان برخی از حلال‌ها و حرام‌ها و تأکید بر این‌که این شرایع در آیئن ابراهیم بوده است، به پیامبروحی می‌کند که از آئین ابراهیم حنیف پیروی کند:«**ثم اوحینا الیک ان اتّبع ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین**»(النحل، ۱۲۳)

این آراء مانعةالجمع نیستند و هر یک به بخشی از واقعیت اشاره می‌کنند. طهارت اخلاقی و قرب معنوی آن حضرت استعداد و زمینهٔ رؤیت ملکوت، باز شدن باب الهامات و اشراقات، نزول جبرئل، هدایت ایشان به سنن ابراهیمی، تأیید و تسدید و برخوردای از تعلیمات ویژه را فراهم ساخت. با این همه، قرب معنوی مستلزم تأیید تمامی اظهار نظرها، عمل‌کردها و اجتهادات ایشان نیست[۵]. البته اجتهادات ایشان تطبیق عناوین بر مصادیق یا اجرای تعالیم و قوانین الهی است، تنها در صورتی جنبهٔ عمومی و اعتبار دینی و پیدا می‌کند که وحی با آن مخلفت نکند و قرائنی آن را تأیید نماید.

[۵] – نک: به مقالهٔ تأملی در بارهٔ خلق عظیم و تفویض دین نوشتهٔ این جانب در پژوهش‌نامهٔ قران و حدیث، سال دوم، شمارهٔ ۵ زمستان ۸۷

۵- منبع و منشأ اعتبار سنّت ائمه

پرسش‌های بالا، در مورد منشأ و منبع اعتبار سنّت و علم ائمه نیز مطرح است. برخی از علمای شیعه برای ائمه، هم‌چون پیامبر(ص)، استقلال در تشریع و برای سنّت آنان «موضوعیت» و «اصالت» قائلند و ارتباط با علم الهی را عامل این اعتبار می‌دانند. از نظر اینان، ائمه، به لحاظ طهارت و پاکی معنوی که دارند قادر به شنیدن سروش و آوای فرشتگانند بدون این که او را ببینند و از این جهت محدّث نامیده می‌شوند(معارف،۲۶۸ به نقل از الکافی). حضرت علی(ع) هم‌چون پیامبر(ص)، معصوم و مخاطب وحی و قادر به دیدن و شنیدن همان چیزهایی است که پیامبر(ص) می‌دید و می‌شنید. «اَری نورالوحی والرساله و اَشمُّ ریح النبوه. ... یا علی انّک تری ما اَری و تسمع ما اَسمع الا انک لست بنبیٍّ و انّک لَوزیرٌ» (سید رضی،خطبهٔ قاصعه۱۹۲).

گروهی دیگر از علمای شیعه، با استناد به احادیثی از پیامبر(ص)، نظیر:«**انا مدینه العلم و علیٌ بابها فمن اراد المدینه فلیأتها من بابها**»، «**اهل‌البیت ادری بما فی البیت**» و مواریثی از علوم نبوی مانند؛کتاب علی یا جامعه که نزد ائمه است(معارف، ۲۷۲)، سنّت ائمه را «طریقی» مطمئن برای «کشف» سنّت پیامبر(ص) دانسته و ائمه را وارثان و حافظان علوم نبوی محسوب می‌دارند، نه «واضعان» و «شارعانی» مستقل هم‌چون پیامبر(ص).

دیدگاه نخست، با دو مشکل اساسی مواجه است:

اوّل آن‌که؛ چنین اعتقادی نسبت به ائمه، به ظاهر، با مسأله «ختم نبوت» به معنای ختم «تشریع آسمانی» منافات داشته و پیامبر(ص)، در «بیان» جزئیات و تفاصیل قرآن، به کوتاهی و تقصیر متهم می‌شود.

دوم آن‌که؛ قائلان آن، نمی‌توانند مدعی شوند که چنین ارتباطی، اختصاص به افراد معین دارد و لازم است سنّت تمامی اولیای و مقربان الهی را معتبر بدانند! لازمه‌ای که به نظر نمی‌رسد مورد پذیرش حامیان چنین دیدگاهی قرار گیرد، ولی شواهد پیش گفته آن را تأیید می‌کند.

ظاهراً، پاسخ استاد مطهری به مشکل نخست در خصوص «خاتمیّت»، تنها در فرض شارح و کاشف بودن ائمه از سنّت پیامبر(ص)، موجّه می‌نماید. ایشان می‌فرمایند: «پیامبر(ص) همه چیز را گفت، ولی نه برای همه کس، زیرا تنها علی(ع) بود که اُذن واعیه را برای درک و فهم علوم نبوی داشت»(مطهری،مجموعه آثار،۴/ ۱۳۶۸، ۷۱۸ و ۷۲۸)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

۶- رابطه و نسبت سنّت با قرآن

در خصوص رابطه و نسبت سنّت با قرآن آراء متنوعی وجود دارد که وجه مشترک اغلب آن‌ها؛ پذیرش «استقلال قرآن در دلالت» و داوری آن در خصوص اعتبار سنّت و دایرهٔ شمول آن است. لذا، این‌که برخی گفته‌اند: «در تفهیم مرادات قرآن، باید به بیان پیامبر(ص) یا بیان آن حضرت، اهل‌بیت یا صحابه رجوع کرد، قابل قبول نیست. زیرا، حجیّت بیان پیامبر(ص)، اهل‌بیت(ع) یا صحابه را، نیز باید از قرآن استخراج کرد. بنابراین، چگونه متصور است که حجیّت دلالت قرآن به بیان ایشان متوقف باشد. بلکه، در اثبات اصل رسالت و امامت باید به دامن قرآن که سند نبوت است چنگ زد»(طباطبایی،قرآن در اسلام،۲۸). از این رو، این سخن که: «قرآن ظنی‌الدلاله است»، مسموع نیست و نباید به آن توجه کرد.

در زیر مهم‌ترین نظرات در خصوص رابطه‌ی قرآن با سنّت را می‌آوریم و ارزیابی را به خوانندهٔ گرامی واگذار می‌کنیم:

۶-۱- بسیاری از علما، با استناد به آیاتی همچون: «**انّا انزلنا الیك الذکر لتبیّن للناس ما نزّل الیهم**» و «**ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا**»، «**ماینطق عن الهوی ان هو الاّ وحیٌ یوحی**» و آیاتي که ظهور در وجوب اطاعت، تبعیّت، محبّت پیامبر(ص) و نقش الگویی آن دارند، قائل به حجیّت واعتبار سنّت ، اعم از گفتاری و کرداری هستند[۶].

۶-۲- برخی دیگر مانند صحابه و خوارج در گذشته و امروزه جماعاتي تحت نام القرآنیون، براي سنّت نه مستقلاً و نه به صورت غیر مستقل، هیچ حجیّتي قایل نیستند و شعار حسبنا کتاب الله(نظریهٔ قرآن بسندگی) سر مي‌دهند. اینان برای مدعای خود ادله‌ای دارند که بزودی در بارهٔ آن سخن می‌گوییم.

گروه نخست که برای سنّت اعتبار و حجیّت قائلند، در خصوص استقلال آن در تشریع و دایرهٔ شمول آن، به شرحی که در زیر می‌آوریم، اختلاف دارند:

[۶]- در خصوص دلالت برخی از این آیات بر اعتبار سنت پیامبر(ص) مناقشاتی تأمل برانگیز قابل طرح است که مقاله‌ای مستقل می‌طلبد.

۱- سنّت تنها در برخي موارد منبع مستقلی برای تشریع است. در میان شیعه روایاتي تحت عنوان «تفویض دین» به پیامبر(ص) وارد شده است که به همین معنا حمل شده است[۷] و اهل سنّت نیز بدون ذکر عنوان تفویض، يك سري احکام مستقل از قرآن را به پیامبر(ص) نسبت داده‌اندکه بسیار اندک و کم اهمیت است. تحریم جمع بین زن و عمه یا خاله‌اش، محرومیت وارث در صورتی که مورّث خویش را به قتل رساند، حرمت پوشیدن لباس ابریشم برای مردان، اخذ به شفعه(محقق داماد،۸۴)، تحریم هر حیوان وحشي ناخن دار و هر پرنده داراي چنگال، همچنین داوري با سوگند و شاهد از این قبیل است.

این گروه، احادیث «عرض» را که توصیه به عرضه روایات به قرآن مي‌نماید، دروغ و «موضوع» مي‌پندارند. زیرا، عرضهٔ همین احادیث را با آیاتي نظیر؛ «**ما اتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا**» و «**من یطع الرسول فقد اطاع الله**» در تعارض مي‌بینند(ابوشبهه،۱۷). در نظر اینان تنها بررسي سندي روایات مرویه از پیامبر(ص) کافي است و نیازي به بررسي متني آن‌ها نیست. این در حالی‌است که، مدلول احادیث «عرض» برای اثبات صحت سندی است و با فرض ثبوت اسناد، اعتبار و حجیت آن‌ها به دلیل آیات پیش‌گفته و پذیرش عصمت آن‌ها، پذیرفته می‌شود.

۲- سنّت تنها در برخي موارد منبع مستقلی برای تشریع نیست و قانون‌گذاری و تشریع حق اختصاصی خداوند است. دلایل و شواهد زیادی این ادعا را تأیید می‌کند. در تمامی آیاتی که موضوع آن تحریم یا تحلیل است، به خداوند نسبت داده شده‌است، پیامبر از ترک فرمان خدا یا نسبت دادن سخنی به او برحذر داشته شده و پیامبر نیز، همواره خود را تابع و مطیع وحی دانسته است و از این‌که مسلمانان او را به عنوان قانون‌گذار بشناسند پرهیز داشت(۱۰: ۱۵ و ۱۶). بنابراین سنّت ، به معنای سیرهٔ عملی چیزی جز تجلی و کشف مفاد قرآن نیست، بلکه تأکید همان احکام قرآن و مبیّن مجملات و شارح و مفصّل محکمات و مقیّد مطلقات و مخصّص عامات آن است و از این حیث، نیاز قرآن به سنّت بیش از نیاز سنّت به قرآن است. پیامبر(ص) و اهل‌بیت (ع)عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفاصیل احکام شریعتند»(طباطبایی، المیزان،۲۹). مثل این‌که در قرآن آمده است: « **اقیموا الصلوه و اتوا الزکاه**» (البقره، ۴۳)، «**کتب علیکم الصیام کما کتب**

[۷]- نک: مقالهٔ نگارنده با نام: «تأملی پیرامون نظریهٔ خلق عظیم و تفویض دین»، در شمارهٔ ۵ مجلهٔ؛ پژوهش‌نامهٔ قران و حدیث

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

علی الذین من قبلکم» (البقره،۱۸۳)، «**و لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً»** (آل عمران،۹۷) و «**السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما»** (المائده،۳۸) ولی نحوه، حدود، شرایط و موانع این عبادات و احکام در قرآن نیامده است(حکیم،۹).

۶-۲-۱- بررسی دیدگاه قرآنیون

آنانی که براي سنّت نه مستقلاً و نه به صورت غیر مستقل، هیچ حجیّتي قایل نیستند براي خود استدلال‌هایي دارد که در زیر، بعضي از آن‌ها را ذکر مي‌کنیم.[۸]

۱- خداوند در قرآن کریم فرموده است: «**ما فرّطنا في الکتاب من شيءٍ**»(الانعام،۳۸)، هم‌چنین «**نزّلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شيء**»(۱۶النحل،۸۹)، مقتضاي این آیات این است که در کتاب خدا هر آن‌چه براي هدایت بشر لازم است، وجود دارد و در آن هیچ کاستي وجود ندارد. قرآن در بر دارندهٔ همهٔ امور دین و در بر دارنده همه احکام است و به چیز دیگري هم‌چون سنّت براي بیان و تفصیل محتاج نیست. زیرا، در این صورت کتاب مفرَّط از آن‌ها خواهد بود و نمي‌تواند تبیان هر چیزي باشد (ابوشبهه،۳۹۷)

۲- خداوند خود حفظ قرآن را از دستبرد تحریف به عهده گفته است آنجا که مي‌فرماید:«**انّا نحن نزّلنا الذکر و انّا له لحافظون**» امّا حفاظت از سنّت را به عهده نگرفته است. و این نشانگر آن است که سنّت اعتبار و حجّیت قرآن را ندارد و گرنه مانند قرآن محافظت مي‌شد. به ویژه آن که بسیاري از اختلاف‌ها که میان امت اسلامي پیش آمده است از ناحیه عدم حفظ سنّت پیامبر است (همو، ٤٠٣).

۳- اگر سنّت حجّت بود و به اندازه قرآن اهمیّت داشت پیامبر(ص) امر به نگارش و کتابت آن مي‌نمود و صحابه و تابعین به جمع تدوین آن عنایت مي‌نمودند تا یاوه‌گویان آن را بیهوده نپندارند و تحریف‌گران به تحریف آن نپردازند و فراموشکاران آن را به فراموشي نسپارند. افزون بر این‌که حفظ و صیانت سنّت باید به نحوي باشد که متأخران قطع و یقین به صدور آن پیدا کنند. زیرا ظنّ به صدور کافي براي احتجاج نمي‌باشد و قرآن پیروي از ظن را کافي براي رسیدن به حق نمي‌داند:

[۸] از جمله معاصرین دکتر توفیق صدقی است که در مجله المنار طی مقاله ای مدعی است که؛ «الاسلام هو القران وحده» و برای ادعای خود ادله‌ای آورده است که مهم‌ترین آن‌ها را همراه با پاسخ اجمالی آن ذکر می‌نماییم:

«**انّ الظنّ لا یغني من الحق شیئاً**». هم‌چنین نهي از پیروي از آن‌چه به آن علم نداریم نموده است: «**و لاتقف ما لیس لك به علم**» و قطع به ثبوت سنّت وقتي مي‌توان پیدا کرد که مکتوب شده باشد، هم‌چنان‌که شأن قرآن است. امّا این امر در مورد سنّت محقق نشده است. در حالي که پیامبر(ص) در امر به کتابت کوتاهي نکرده است، بلکه، بالعکس از نگارش آن نهي نموده و فرمان به محو آن‌چه نوشته شده است، داده است و صحابه و تابعان این‌گونه عمل نموده‌اند و از نگارش آن جلوگیري کرده‌اند و نگارش آن بعد از مدت زمان طولاني براي راه یافتن خطاء و نسیان در آن کافي است و لذا این امر سبب بر انگیختن شك و عدم قطع به صدور آن مي‌شود.

بر اساس آن‌چه از پیامبر(ص) و صحابه و تابعین نقل شده، در مي‌یابیم که شارع نمي‌خواسته قطع و یقین به ثبوت سنّت حاصل شود و این اراده، دلالت بر عدم اعتبار سنّت مي‌نماید(همو، ۴۰۶). به عنوان نمونه برخي از این احادیث را ذکر مي‌نماییم: مسلم از ابو سعید خدري روایت کرده است که؛ پیامبر (ص)فرمود: «**لا تکتبوا عنّي و من کتب عنّي غیر القرآن فلیَمِحُه و حدّثوا عنّي و لا حَرَجَ و مَنْ کذَبَ عليَّ فلیَتَبَوّأ مقعده منْ النّار**». «از من چیزي ننویسید و هر کس از من چیزي غیر از قرآن نوشته است باید آن را محو نماید، نقل قول از من اشکال ندارد، هر کس به دروغ چیزي را به من نسبت دهد جایگاه او اتش دوزخ است».

احمد از ابو سعید خدري نقل کرده است که؛ **کنّا قعوداً نکتب ما نسمع من النّبي فخرج علینا فقال: «ما هذا تکتبون؟ فقلنا: ما نسمع منك، فقال: اَکتابٌ مع کتابِ الله؟ اَمْحضوا کتاب الله وخلّصوه»**

«نشسته بودیم و آن‌چه را از پیامبر(ص) مي‌شنیدیم، مي‌نوشتیم که پیامبر(ص) نزد ما آمد و گفت: چي مي‌نویسید؟ گفتیم: آن‌چه از تو مي‌شنویم. فرمود: آیا با کتاب خدا نوشته دیگري؟ فقط کتاب خدا را پاس دارید. ابوسعید گفت: پس ما آن‌چه را نوشته بودیم درگودال واحدي گرد آوردیم وآن‌ها را سوزاندیم» (همو، ۴۰۶).

ایشان با ذکر مواردي از سیرهٔ صحابه به‌ویژه شیخین، تردید و بلکه مخالفت آن‌ها را در ثبت و نگارش حدیث نشان مي‌دهد. مانند: سوزاندن پانصد حدیث توسط ابوبکر و یا منع عمر از نگارش حدیث با وجود رأي موافق مشورتی بعض صحابه به جهت خوف از آمیختگی آن با کتاب خدا و تحریف آن و دچار شدن به همان بلایي که اهل کتاب دچار آن شدند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

٤- خود سنّت بر عدم حجّیّت و اعتبار سنّت گواه است.

روایت شده است که، پیامبر(ص) یهود را فراخواند و آن‌ها سخن گفتند تا حضرت عیسي(ع) را تکذیب نمودند، پس ایشان منبر رفته و فرمودند: «**انّ الحدیث سیفشوا عنّي فما اتاکم یوافق القرآن فهو عنّي و ما اتاکم عنّي یخالف القرآن فلیس منّي**»[9]

و این معنا به طرق مختلف نقل شده است که مدلول همه آنها این است که واجب است آن‌چه به پیامبر(ص) نسبت داده مي‌شود، به قرآن عرضه شود(احادیث عرض). لذا، سنّت مستقلاً حجیتي ندارد. زیرا، آن‌جایي که سنّت حکمي را بیان مي‌کند، اگر در قرآن نباشد، امکان عرضهٔ آن به قرآن نیست و اگر در قرآن باشد، باید از حیث اجمال و تفصیل برابر باشد. به عبارت دیگر تمسك به غیر قرآن جایز نیست، مگر در آنجا که با قرآن از حیث اجمال و تفصیل برابر و مساوي باشد و آن‌جایي که حکمي را مستقلاً بیان مي‌کند یا مبیّن حکمي باشد که در کتاب به نحو اجمال آمده است، چون در کتاب نیست، امکان عرضهٔ آن به کتاب نیست. بنابر این نقش سنّت فقط «تأکید» است.

پاسخ به شبهات عدم حجیّت سنّت

۱- گذشته از این‌که، با توجه به صدر آیه: «**و ما من دابة في الارض و لاطائرٍ یطیرُ بجناحیه الّا امم امثالکم**»، محتمل است؛ منظور از«کتاب» در «**مافرّطنا في الکتاب من شئ**»، قرآن نباشد، بلکه لوح محفوظ یا کتاب تکوین باشد(طباطبایی،المیزان،۱۳/ ۱۴۶-۱۵۰ و مکارم شیرازی، ۵/ ۲۲۲) و با فرض این‌که مقصود از کتاب درآیهٔ «**ما فرّطنا في الکتاب من شيءٍ**»، هم‌چون آیهٔ «**نزّلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شيء**»، قرآن باشد، نباید آن را به معناي ظاهري‌اش حمل کرد و خود را از تعالیم «سنّت » و دستاوردهای دانش بشر بی‌نیاز بدانیم، بلکه باید جامعیت و روشن‌گری آن را به معنای نقشهٔ راهی تلقی کنیم که در آن تکلیف همهٔ آن‌چه

[9]- در پایان وصیت نامهٔ امام خمینی(ره) آمده است: «اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود. لهذا، عرض می‌کنم، آن چه به من نسبت داده می‌شود یا می‌شود، مورد تصدیق نیست مگر آن‌که صدای من یا خط و امضای من باشد یا تصدیق کارشناسان یا در سیمای جمهوری اسلام چیزی گفته باشم.»

در حوزهٔ رسالت دین مي‌گنجد، از آن جمله؛ نقش و جایگاه سنّت ، روشن شده است. نه آن‌چه به عهدهٔ سنّت یا رسول باطني و عقل است.

مدلول آیهٔ: «**... و نزلنا علیک الکتاب، تبیاناً لکل شيء و هدی و رحمه و بشری للمسلمین**»(النحل،۸۹) نیز ظاهراً این نیست که قرآن تبیان برای همهٔ علوم باشد و«مراد از «کل شيء» همهٔ آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد، از معارف حقیقیه مربوط به مبدا و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهیه و قصص و مواعظی که مردم در اهتدا و راه یافتنشان به آن محتاجند»(طباطبایی،المیزان،۲۴/ ۲۳۵). از این‌رو، اگر برای هدایت انسان به مبدأ، معاد و مقصود آفرینش، لازم باشد به پشه‌ای مثال زده شود، کوچکی و حقارت آن مانع نمی‌شود:«**انّ الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضه و ما فوقها**» هم‌چنان که اگر لازم باشد به زندگی اجتماعی حیوانات و پرندگان اشاره شود، از بیان آن کوتاهی و دریغ نشده است: «**و ما من دابة في الارض و لا طائرٍ یطیرُ بجناحیه الّا اممٌ امثالکم، مافرّطنا في الکتاب من شئ** » (طباطبایی،المیزان،۱۳/ ۱۴۶-۱۵۰).

با همین منطق، تکلیف دست‌یابي به تفاصیل و جزئیات احکام از طریق مراجعه به پیامبر(ص) را باید از خود قرآن پرسید. چنان‌چه ازآیات شریفهٔ: «**وانّك لتهدي الي صراطٍ مستقیم**» (۴۲: ۵۲) و «**و انزلنا الیك الذکر لتبیّن للناس ما نزّل الیهم**»(النحل،۶۴) اعتبار سنّت پیامبر(ص) برداشت شده است. این پاسخ را شافعی نیز در کتاب «الأُم» آورده است (حکیم،۱۱).[10]

با فرض این‌که قرآن برای سنّت پیامبر(ص) یا ائمّه اعتبار قائل شده است، نباید چنین پنداشت که؛ مجموع قرآن و سنّت مرجع جامع و کافی برای پاسخ گویی به همهٔ نیازهای بشر است. زیرا همان‌طور که گفته شد، مقصود از جامعیت کتاب و سنّت این است که در آن‌ها تکلیف سایر امور مانند جایگاه و نقش «عقل» روشن شده است.

به بیان دیگر؛ مقصود از جامعیت کتاب، حداکثر کردن قلمرو رسالت قرآن و کم رنگ کردن نقش سایر امور مانند: سنّت پیامبر(ص) یا رسول باطنی و عقل نیست. بلکه، مقصود این است که

[10]- این پاسخ برای آنانی که در دلالت ایات مذکور بر معتبر دانستن سنت پیامبر مناقشه دارند کفایت نمی کند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

در این کتاب جایگاه و نقش و حدود همه چیز از آن جمله؛ سنّت و عقل روشن شده است. همان طور که در قانون اساسی یک کشور جایگاه و حدود هر یک از قوا مشخص می‌شود. آری، گر چه تعالیم کتاب و سنّت ، «حداقل لازم» و نه «حداکثر ممکن» است ولی نمی‌توان نقش این حداقل را، در جهت دهی و کاربرد آن حداکثر، انکار کرد.

گفتنی است؛ نظریهٔ قرآن بسندگی تا حدود یک قرن توسط دستگاه خلافت ترویج می شد(معارف، ۱۱۰). هم‌چنان که کفایت کتاب و سنّت ابتدا در میان اکثریت و با اندکی تأخیر تا زمان شیخ طوسی در میان اقلیت ترویج می‌شد و بعد از آن اعتبار اجماع از حوزهٔ سیاست به فقه سرایت کرد و در نهایت «اجتهاد» و «عقل» به عنوان ادلهٔ استنباط حکم مورد پذیرش قرار گرفت. یکی از علل این تأخیر شیعیان در مراجعه به اجماع و عقل، حضور ائمّه در میان آنان بود. تا زمان شیخ طوسی که عنصر اجتهاد به نحو دیگری مورد پذیرش قرار گرفت، شیعیان در مقابل این دیدگاه که «احکامی که توسط کتاب و سنّت تشریع شده است محدود و متناهی است در حالی که وقایع و حوادثی که پیش می‌آید نامحدود است و نیاز به منبع دیگری به نام اجتهاد رأی است»، بر این باور بودندکه: حکم تمامی امور در کتاب و سنّت (حداقل به نحو کلی) موجود است. در کافی بابی با عنوان «الرد الی الکتاب و السنه و انّه لیس شیء من الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الیه الناس الا و قد جاء فیه کتابٌ او سنة»، آمده است (مطهری،ده گفتار،۷۹).

با این همه، پاسخ و توضیحات بالا بر این فرض غلط استوار است که خداوند از آغاز می‌خواسته است تمامی جزئیات را برای بشر روشن نماید. در صورتی که نه خداوند چنین اراده‌ای داشته و نه باید چنین انتظاری از دین داشته باشیم. حداکثری کردن انتظار ما از دین و نحوهٔ هدایت خداوند موجب شد ما خود را به سنّت و اجماع محتاج بدانیم و نهایتاً به دامان عقل بازگردیم.

۲- در پاسخ به این ایراد، گفته شده: اولاً؛ خداوند عهده دار حفاظت از کل شریعت است، نه فقط قرآن و این معنا را می‌توان از آیه شریفهٔ «**یریدون ان یطفؤوا نور الله بافوائهم و یأبي الله الّا ان یتمّ نوره و لو کره الکافرون**» (التوبه، ۳۲) استنباط کرد.

ثانیاً؛ با این فرض که، مقصود از «ذکر» در آیهٔ مذکور قرآن باشد و مقصود از «حفظ»، مرحلهٔ بعد از نزول باشد، نمی‌توان برداشت کرد که حفاظت تنها اختصاص به قرآن دارد و به اصطلاح آن را حصر حقیقي دانست تا لازمهٔ آن این باشد که خداوند چیز دیگري را حفاظت نمي‌نماید، در

حالي که مي‌دانیم خدا چیزهاي دیگري را نیز حفاظت مي‌نماید، مانند: حفظ پیامبر(ص) از کید و مکر دشمنان.

ثالثاً؛ چنان‌چه، مقصود از حفاظت قرآن، باز داشتن از تحریف معنوی باشد، مستلزم حفاظت از لوازم و اسباب حفظ آن نیز مي‌باشد. زیرا، سنّت ، نقش مؤثری در این خصوص دارد.

رابعاً؛ مگر در مورد خود قرآن که از تحریف لفظی محفوظ مانده است، اختلاف نشده است.

۳- در مورد عدم اهتمام و سفارش به کتابت سنّت نکات زیر قابل تأمّل است:

فارغ از ضعف سندي روایات نهي از کتابت حدیث، مشکل بتوان این نهي را عمومي، همیشگي و نسبت به سیرهٔ عملی آن حضرت سرایت داد. زیرا، در این صورت نسل‌هایي که پیامبر(ص) و صحابه و تابعین را درك نکرده‌اند، در عمل به ابتدایي‌ترین وظایف دیني خود مانند: نماز دچار اختلاف مي‌شدند و این معنا با اهداف رسالت سازگار نیست و به اصطلاح نقض غرض است. بلکه، این نهي اهداف و حکمت‌هایي داشته که در جاي خود مفصّل مورد بحث واقع شده است. از آن جمله؛ اهتمام مسلمین به حفظ قرآن با توجه به محدودیت‌هاي ثبت و ضبط آن بوده است. لذا، در مقابل آن روایاتي داریم که به افراد خاص که از سلامت علمي و اخلاقي برخوردار بوده‌اند، مانند: حضرت علي(ع) و عبدالله بن عمرو بن‌عاص که صاحب جامعه و صحیفه خاص بوده‌اند، اجازه ثبت و نگارش سنّت داده شده است(معارف،۵۴)[11]. افزون بر این‌که؛ نگارش از لوازم حجیّت سنّت نیست، بلکه صیانت و محافظت از سنّت از لوازم آن است، که عدالت حاملین آن عامل صیانت آن است. لذا، از احادیثی که کتابت حدیث را منع نموده، نمی‌توان نتیجه گرفت، نقل صحیح همراه با امانت آن نیز جایز نیست.

دیگر آن که؛ حصول قطع و یقین به صدور حدیث تنها در گرو کتابت آن نیست، کما این‌که؛ قطع و یقین به صدور قرآن از منبع وحي از طریق تواتر لفظي حاصل مي‌شود و نه فقط کتابت آن، گرچه نگارش آن میزان اعتماد به عدم تحریف و فراموشي آن را بالا مي‌برد و چه بسا این ضعف را بتوان با قوه و توان ذهني و حافظه عرب جبران نمود. به‌ویژه آن‌که؛ حفظ همراه با درك و فهم معنا نیز ملازم است. لذا این تصور که تنها راه حصول قطع و یقین به صدور چیزي مشروط به کتابت و نگارش آن است تصوري غلط است تا بتوان با فرض نهي شارع از نگارش سنّت ، نتیجه گرفت که لابد شارع نمي‌خواسته است به سنّت قطع و یقین حاصل شود و از آن نتیجه دیگري حاصل شود

[11]- نک: السنه قبل التدوین، نوشتهٔ دکتر عجاج خطیب

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

که شارع نمي‌خواسته به سنّت حجيّت و اعتبار بخشد. همهٔ این نتایج بر آن فرض غلط مبتني است که تنها را حصول قطع و یقین به صدور و ثبوت سنّت ، کتابت و نگارش آن است. با این همه، باید اذعان داشت احادیث مرویه ظنّي‌الصدور است. نه به لحاظ مکتوب نشدن آن در قرن نخست، بلکه، به دلیل عدم تواتر لفظي اغلب آن‌ها و این عدم تواتر گرچه علم و یقین به ثبوت و صدور آن‌ها نمي‌آورد لکن، علم و یقین در فروع و احکام ضروري و لازم نیست بلکه در اصول عقاید لازم است، علماي اصول مباحثي در حجيّت خبر واحد دارند که از موضوع این مختصر خارج است(محقق داماد،۶۵).

البته، همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد، عمدهٔ آن‌چه به نام سنّت شناخته می‌شود، از سیرهٔ عملی آن حضرت نشأت گرفته و این سیره به دلیل ریشه دار بودن در آیین حنیف و رایج شدن در عمل مسلمانان، نگرانی از فراموشی یا تحریف آن کمتر بود.

۴- اولاً: «احادیث عرض» از حیث سند ضعیف است. با وجود این، مي‌توان از حیث دلالت آن‌ها را بر وجه صحیحي حمل کرد. توضیح این‌که؛ مخالف نبودن با قرآن اعمّ از موافق بودن با آن است و موافق بودن نیز به معناي عینیت و شباهت نیست تا چنین پنداشته شود که نقش سنّت تنها تأکید قرآن است. بلکه، تبیین و تشریح جزییات در موافقت و هم‌سویي با قرآن قرار مي‌گیرد.

ثانیاً: این احادیث معیاري براي تمیز احادیث جعلي و موضوع از احادیث صحیح به دست مي‌دهد، نه این‌که احادیث پیامبر(ص) دو قسم باشد؛ بعضي موافق قرآن و بعض دیگر مخالف آن، تا از پیامبر(ص) معصوم، امکان صدور کلام یا فعلي باشد که با قرآن مخالف باشد.

به علاوه، فهم و استنباط پیامبر(ص) از قرآن به لحاظ قرب معنوي و علوّ روحي، با فهم ما یکي نیست! «انّما یُعرَف القرآن من خوطب به» کسي که قرآن بر او نازل شده است چیزهایي را مي‌فهمد که براي دیگران قابل فهم نیست و ما نمی‌توانیم خود را از فهم ایشان بی‌نیاز بدانیم.

در جمع‌بندی و نقد نظرات بالا می‌توان گفت، سنّت منبع مستقلی برای تشریع نیست و اگر نهیی از نگارش آن صورت گرفته است، به لحاظ ریشه‌دار بودن سیرهٔ عملی آن حضرت در سنن ابراهیمی و حضور حجج الهی به ویژه اهل بیت و صحابه پاک آن حضرت در میان مردم است.

۷- نقش سنّت در تحقق «هدایت دینی»

در آغاز بحث این پرسش را مطرح نمودیم که نقش سنّت در تحقق هدف دین و «هدایت» مردم چیست؟ پاسخ به این پرسش، وابسته به تصوری است که از مفهوم و دایره‌ی «هدایت» و

«هدف دین» داریم. اگر دایرهٔ هدایت دینی را محدود به پیروی از احکام فقهی بدانیم، البته و بی‌تردید، نقش سنّت بسیار پررنگ و مؤثر خواهد بود و بدون آن نمی‌توان به مقصد رسید. زیرا، همان‌طور که معلوم شد، معتبر دانستن سنّت ، بیشترین تأثیر را در قلمرو احکام فقهی و حقوقی می‌گذارد. ولی، چنان‌چه؛ انتظار ما از فقه، «حداقلی» باشد یا سنّت غیر پیامبر(ص) و دست‌آوردهای بشری را نیز معتبر دانسته و منبع استنباط و اجتهاد فقهی خود قرار دهیم، آن‌گاه، نیاز ما به احکام مأخوذ از سنّت پیامبر(ص) نیز کاسته و حداقلی می‌شود[۱۲] و می‌توان از ضلالت در امان بود. امری که شواهد پیش گفته آن را تأیید و حامیان اعتبار سنّت پیامبر(ص) نیز با اعتراف به ظنی الصدور بودن و معتبر دانستن ظنّ در فروع و احکام و روآوردن به منابع دیگری جز سنّت به نحو تلویحی بدان معترفند.

در منطق قرآن هدایت، تنها به معنای راهنمایی نیست و راهنمایی نیز در ارائهٔ مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها و مقررات که در آن پیش‌بنی تمامی مواضع تصمیم و عمل صورت گرفته باشد، محدود نمی‌شود. راهنمایی در قرآن، به معنای نشان دادن روش‌های درست تصمیم گرفتن و درست عمل کردن و برداشتن موانع آن است. روش‌هایی که به شکوفا شدن استعدادهای عقلی و معنوی بشر می‌انجامد. پیامبران انسان‌های مبعوث و شکفته‌ای هستند که قرآن قصهٔ شکفتگی و بالندگی آنان را برای دیگران بازگو می‌نماید تا آنان نیز مسیر بیداری، بعثت و تحول را بیابند و باور داشته باشند که اگر مخلصانه قدم در راه بگذارند، از راهبری مستمر و تدریجی خداوند برخوردار خواهند شد، والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا، زیرا هدایت امری تمام شده و خاتمه یافته نیست و مانند هستی ما هر لحظه تجدید و تکامل می‌یابد امری که پیامبران نیز از آن مستثنی نبودند. شواهد زیادی از قرآن این حقیقت را تأیید می‌نماید. «**یزیدالله الذین اهتدوا هدیً**» (۱۹: ۷۲) «**والذین اهتدوا زادهم هدی و اتئهم تقویهم**»(۴۷: ۱۷). ایمان به غیب، اقامهٔ نماز، پرداخت زکات، یقین به آخرت و ایمان به پیامبران الهی، شرط برخورداری از این هدایت است(البقره،۳). در سورهٔ مبارکهٔ

---

[۱۲]- از ابوداوود سجستانی(سیستانی) متوفی به ۲۷۵ ه.ق. نقل است: «من پانصد هزار حدیث نبوی کتابت کردم که از میان آن‌ها ۴۸۰۰ حدیث را انتخاب کردم و در کتاب سنن آوردم و از این احادیث، تنها ۴ حدث زیر را برای دین و دنیای مردم کافی می‌دانم؛ اول: انما الاعمال بالنیات. دوم: من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه. سوم: لا یکون المؤمن مؤمناً حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه. چهارم: الحلالُ بیّنٌ والحرامُ بیّنٌ و بین ذالک امورٌ مشتهیات» (قربانی،۹۴).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

انعام، بعد از آن‌که برای جمع کثیری از انبیاء اهتدا به حق را اثبات کرده، از پیامبرش می‌خواهد به آنان و هدایتشان اقتدا نماید، فبهُدائهم اقتده. (طباطبایی،المیزان، ۲/ ۱۰۹). این هدایت حقانی، در مورد شخص پیامبر(ص) و امّت ایشان نیز استمرار می‌یابد و جعلها کلمه باقیه فی عقبه(۶:۲)، (طباطبایی، المیزان، ۲/ ۱۱۰). به گفته یکی از نویسندگان: « پیامبر(ص) شخصیتی تمام شده نبود که نقشه‌ای جامع به دستش داده باشند و با نقشه‌خوانی طی طریق نماید. ایشان در تمامی احوال تحت نظارت و کنترل خداوند قرارداشت، امر و نهی، تشویق و تنبیه، تهدید ومؤاخذه می‌شد، برای او الگو و سرمشق نیکو معرفی می‌شد و در مقابل، از توجه به برخی الگوها برحذر داشته و برخی اقداماتش مورد تأیید وحی قرار نمی‌گرفت. بدین ترتیب تکالیف فقهی واقع‌بینانه و آسان متناسب با نیاز ایشان و امت اسلامی تدریجاً نازل می‌شد و از انجام برخی تکالیف شاق و دشوار معاف گشت»[۱۳].

ذکر این نکته لازم است، برجسته کردن نقش سنّت پیامبر(ص) در هدایت دینی، گرچه به بسط فقه انجامیده است ولی، از جهت دیگر از دایرهٔ شمول آن کاسته است. زیرا، هر چه احکام و قوانین از حالت ساده، کلی و انتزاعی خارج شوند محدوده و دایرهٔ آن تنگ‌تر و در نتیجه، رنگ و بوی اختصاصی‌تری پیدا می‌کنند. بنابراین، گره زدن هدایت دینی به پیروی از احکام فرعی فقهیِ مأخوذ از تعالیم سنّت پیامبر(ص) که ذکر همهٔ آن‌ها، مصلحت یا ممکن نبوده یا به ما نرسیده است(سروش، ۱۰۲)، مستلزم محدود و تنگ‌تر شدن مسیر هدایت خواهد بود. لذا، به منظور حفظ جهان شمولی هدایت دینی، لازم است مسیری را که قرآن به روی بشر گشوده است با توقف در تعالیم سنّت پیامبر(ص) مسدود ننماییم، بلکه با شعله‌ور ساختن آتش عشق(لیستأدوهم میثاق فطرته) و روشن کردن چراغ عقل(و یثیروا لهم دفائن العقول) راه تقرب به خدا را هم‌چنان گشوده نگاه داریم و دایرهٔ هدایت را فراختر از قلمرو فقه و پیروی از احکام آن، تعریف کرد و دایرهٔ هدایت را فراختر از قلمرو فقه و پیروی از احکام آن، تعریف کرد.

۸- نتیجه گیری

با عنایت به آن‌چه آوردیم معلوم می‌شود:

[۱۳]- نک: به؛ مقالهٔ «دین اقلی و اکثری» بند ۹ در کتاب بسط تجربهٔ نبوی، ص ۱۰۷

- با فرض ناکافی بودن ادلّهٔ حجیّت سنّت و ظنّي‌الصدور بودن آن، باز مسلمین، به ویژه در بعد فقهی، نمی‌توانند خود را از تعالیم آن بی‌نیاز بدانند.

- حدیث و سنّت گفتاری آن حضرت، در صورتی اعتبار دینی پیدا می‌نماید که حداقل وحی در مورد آن ساکت باشد.

- سیرهٔ پیامبر(ص) ریشه در قرب معنوی، اجتهادات شخصی و سنن ابراهیمی دارد که به هدایت وحی، تجدید، احیا و اصلاح شد.

- مسلمین، بر سر این موضوع که، سنّت غیر پیامبر(ص) اعم از صحابه یا اهل بیت، می‌تواند، «کاشف» از سنّت پیامبر(ص) باشد، توافق دارند، ولی، اعتقاد به حق تشریع برای غیر پیامبر(ص)، مورد اختلاف است.

- نیازمندی مسلمین به سنّت پیامبر(ص) یا ائمه، مستلزم پذیرش اعتبار بدون قید و شرط تمامی آن، برای همهٔ اعصار نیست.

- روي‌کرد مسلمانان به حدیث و سنّت پیامبر(ص) از عصر ظهور و طلیعهٔ اسلام تا کنون سه مرحله را سپري نموده است:

- دورهٔ نخست؛ تلقین احساس بي‌نیازي و استغناء از سنّت ، این دوره حدود یك قرن طول کشیده است و سبب اصلي آن نزدیکي با پیامبر(ص) یا صحابي ایشان و کساني که از آن منبع دیني بي‌واسطه بهره مي‌جسته‌اند، می‌باشد.

- دوره دوم؛ توجه و اقبال رو به فزوني نسبت به حدیث و سنّت پیامبر(ص) به لحاظ دوري از منبع آن و بروز اختلافات نظري و عملي بین مسلمانان و گسترش حوزة جغرافیایي و فرهنگي اسلام در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها و اقوام و بالتبع افزایش انتظار از دین برای پاسخ‌گویی به تمامی نیازها و طرح پرسش‌ها جدید که مستقیماً و بي‌واسطه از قرآن پاسخي کامل نمي‌یافت. این دوره با فراز و فرودهایي در میان نحله‌ها و مذاهب اسلامي تا دوران معاصر ادامه یافته است.

- دورهٔ معاصر؛ دوره‌اي که پژوهش‌گران با روي‌کردي انتقادي نسبت به دستاوردهاي پیشینیان و عمل‌کرد آن‌ها مي‌نگرند و راه‌هاي حصول و دسترسي به حدیث و نحوه آگاهي نسبت به مقصود و مراد آن‌ها و همچنین نقش و میزان دخالت سنّت در فهم قرآن را مورد توجه قرار مي‌دهند. در این دوره، مسألهٔ «انتظار ما از دین» و «هدایت دینی» تحول یافته و نقش عقل در تحقق اهداف دین پررنگ‌تر شده است.

- نقش سنّت در تحقق هدف دین و هدایت مردم، بستگی تام و تمام به انتظاری دارد که از دین و به ویژه فقه در کمال انسان و زندگی اجتماعی او می‌رود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]

کتابشناسی

۱- قرآن کریم.

۲- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمهٔ ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م.

۳- ابو شبهه، محمّد ابن محمّد، دفاع عن السّنه، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۱ ه -۱۹۹۱ م.

۴- امین، احمد، فجر الاسلام با مقدمه طه حسین. چاپ دهم، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۹۶۹م.

۵- جواد علی، المفصّل في تاريخ العرب قبل الاسلام، الجزء الثالث، الطبعة: الثانية ۱۹۹۳، بغداد: جامعه بغداد،۱۳۸۳ش.

۶- حکیم، محمد تقی، سنّت در قانون‌گذاری اسلام، ترجمهٔ سید ابراهیم علوی، تهران:کتابخانهٔ بزرگ اسلامی،۱۳۹۷ق.

۷- خميني، روح الله، صحيفة نور، ج ۲۰، تهران: انتشارات سازمان مدارك انقلاب اسلامي با همكاري انتشارات سروش،۱۳۶۹ش.

۸- همو، ولایت فقیه، تهران: انتشارات سید جمال هدایت، بی تا.

۹- دارمی، عبدالله‌بن عبدالرحمن، سنن، ج۱، استامبول،۱۴۰۱ق.

۱۰- دشتي، محمّد. ترجمة نهج البلاغه، قم: انتشارات قدس، ۱۳۸۳ش.

۱۱- زمخشري، محمود، الكشّاف عن حقايق غوامض التنزيل، بيروت: دارالكتب العربي، ۱۴۰۷ ق.

۱۲- سروش، عبدالکریم، بسط تجربهٔ نبوی، چاپ پنجم، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی صراط، ۱۳۷۸ش.

۱۳- شکوری، ابولفضل، تحقيقي در منابع ايدئولوژيك اسلام: سنّت، قم: نشر حر، ۱۳۵۹ش.

۱۴- طباطبايي، سيد محمّد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج.۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق

۱۵- همو، تفسير الميزان، ج۸، ترجمة موسوي همداني، تهران: انتشارات محمدي، ۱۳۴۴ش.

۱۶- همو، تفسير الميزان، ج ۱۳، ترجمة موسوي همداني، تهران: انتشارات محمدي، بی تا.ج.

۱۷- همو، تفسير الميزان، ج ۱۸، ترجمة موسوي همداني، تهران: انتشارات محمدي، بی تا.

۱۸- همو، تفسير الميزان، ج ۲۴، ترجمة موسوي همداني، تهران: انتشارات محمدي، بی تا.

۱۹- همو، تفسير الميزان، ترجمة موسوي همداني، تهران: انتشارات محمدي، بی تا.الف.

۲۰- همو، قرآن در اسلام، مشهد: انتشارات طلوع، بی تا.ب.

۲۱- طبرسي، فضل بن الحسن، مجمع البيان، بيروت: دار المعرفه، ۱۴۰۸ ه-۱۹۸۸م.

۲۲- طوسي، محمدبن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.

۲۳- عسكري، مرتضي، بر گسترهٔ کتاب و سنّت، ترجمه محمدجواد کرمی، قم: دانشکدهٔ اصول دین، موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری، ۱۳۸۸ش.

۲۴- فخر الدين رازي، ابو عبد الله محمّد بن عمر، بيروت: دار احياء التراث العربي۱۴۲۰ ق ،

۲۵- قربانی، زین‌العابدین، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.

۲۶- محدث نوري، مستدرك الوسائل، قم: مؤسسه ال البيت، ۱۴۰۸ق.

۲۷- محقق داماد، سید مصطفی، مباحثی از اصول فقه: دفتر دوم: منابع فقه،۱۳۶۳ش.

۲۸- مطهری، مرتضی، ختم نبوت، قم: صدرا، ۱۳۵۴ش.

۲۹- همو، نظام حقوق زن در اسلام، قم: صدرا، ۱۳۵۷ش.

۳۰- همو، آشنايي با علوم اسلامي: فقه و اصول فقه، قم: صدرا بی‌تا الف.

۳۱- همو، آشنايي با علوم اسلامي:كلام و عرفان، قم: صدرا، بی‌تا ب.

۳۲- همو، ده گفتار، قم: صدرا، بی‌تا ج.

۳۳- همو، مجموعهٔ آثار، ج ٤ امامت و رهبری، چاپ پانزدهم، قم: صدرا، ۱۳٦۸ش.

۳۴- معارف، مجید، تاریخ عمومي حديث، تهران: كوير چاپ ششم، ۱۳۸۵ش.

۳۵- مكارم شيرازي،ناصر، با همكاري جمعي از نويسندگان، تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۸۵ش.

۳۶- نجّار زادگان، فتح الله، تفسير تطبيقي، قم: مركز جهاني علوم اسلامي، ۱۳۸۳ش.

۳۷- همو، مجلّة مقالات و بررسي ها شمارة ۸۴، تهران: دانشكدة الهيات و معارف اسلامي دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ش.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1395.15.32.3.5]